

یادداشت سردبیر:

بیست و نهم خرداد، سالگرد دکتر علی شریعتی (۱۳۱۲-۱۳۵۶) یکی از مؤثرترین چهره‌های روشنفکری دینی در عالم اسلام است. شریعتی از نوادر فرهنگی و سیاسی ایران در قرن اخیر بود و تأثیرگذاری او در ذهن و زبان روشنفکران دینی، در بسیج نسل جوان دهه‌ی ۱۳۵۰ و در نتیجه در زمینه‌سازی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ انکارنشده است.

شریعتی، یکی از آن دست شخصیت‌هاست که کسی او را یا به شیوه‌ی مرید و مرادی دوست دارد، یا عظیم دشمن می‌دارد. کسانی که او را از نزدیک ندیده و آثار او را خوانده‌اند، او را بزرگ می‌شمارند؛ بعضی کسان که او را مخصوصاً از زاویه‌ی دید رسمی و اداری دیده‌اند (و از جمله‌ی آن‌هاست دکتر جلال متینی، رییس دانشکده و دانشگاهی که دکتر شریعتی در آن‌جا تدریس می‌کرد) گفته‌اند که او درجه‌ی دکتری نداشت، از عهده‌ی تدریس بر نمی‌آمد و... بسیاری، شریعتی را مروج مارکسیسم اسلامی و جمعی مبلغ وهابیت انگاشته‌اند و

دکتر حمید عنایت، استاد علوم سیاسی و مترجم قدر اول که خود اهل نظر و داوری بود، در کتاب معروف **اندیشه‌ی سیاسی در اسلام معاصر** نوشته است:

«علی شریعتی، محبوب‌ترین و مردمی‌ترین مبلغ رادیکالیسم اسلامی، که هم معلم بود، هم سخنران و هم نظریه‌پرداز، نفوذی در ایران جدید داشته که هیچ متفکر مسلمان دیگری در هیچ نقطه از جهان اسلام نداشته است.» (عنایت، حمید، **اندیشه‌ی سیاسی در اسلام معاصر**، ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرماشاهی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲، ص ۲۶۸)

صرف‌نظر از این نفی و اثبات‌ها، آن‌چه انکارکردنی نیست، تأثیر ژرف دکتر شریعتی بر بازشناسی و بازسازی تفکر شیعی و تأثیر آن‌ها بر روی ذهن و زبان روشنفکران مذهبی در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ است. **کتاب‌شناسی توصیفی دکتر علی شریعتی** (تألیف محمد اسفندیاری، قم، خرم، ۱۳۷۷، ص ۸۰)، نشان‌دهنده‌ی آن است که به احتمال قوی در زبان فارسی درباره‌ی دکتر شریعتی بیش از هر شخصیت دینی - فرهنگی دیگر در عصر پهلوی‌ها، به‌طور خودجوش و بدون تهدید و تطمیع مطلب نوشته شده است. در مثل، صاحب این قلم مقاله‌ی در شرح احوال یکی از محبوب‌ترین مراجع تقلید شیعه (یعنی آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی)، به سفارش **دایره‌المعارف بزرگ اسلامی** نوشت که در آن دایره‌المعارف چاپ شده است. اما استقصای نام در این باب نشان داد که منابع مشتمل بر شرح احوال و آثار این مرجع بزرگ جهان تشیع، شاید به چهل مدخل جدی نرسد. از این رهگذر، شریعتی را باید در ردیف سیدجمال‌الدین اسدآبادی و محمد اقبال لاهوری، از مصلحان قرن اخیر، شناسایی کرد که به زبان‌های مختلف، کتاب‌ها و مقاله‌های بسیار در حق وی نوشته شده است.

آری، نه‌تنها بعضی از محققان و صاحب‌نظران علوم اجتماعی، بلکه هم‌چنین تشکیلات سیاسی و امنیتی رژیم پهلوی، شریعتی و اتباع او را «مارکسیست اسلامی» می‌خواندند. به همین دلیل، ما در این‌جا نقل نوشته‌ی را از دکتر ارواند ابراهامیان (به ترجمه‌ی حمید احمدی) در این خصوص بی‌مناسبت نمی‌دانیم:

□ در وهله‌ی اول، دیدگاه شریعتی در قبال مارکسیسم متناقض به‌نظر می‌آید. گاهی شدیداً به محکوم کردن آن می‌پردازد، و گاهی نیز در جای دیگر مفاهیمی را از آن آزادانه به عاریه می‌گیرد. این تناقض ظاهری، باعث می‌شد که بعضی‌ها او را از نظر سیاسی ضد‌مارکسیسم قلمداد کنند، دیگران تصور می‌کردند که او مارکسیستی است که عقاید واقعی خود را تحت پوشش اسلام پنهان می‌دارد، افراد دیگری هم بودند که او را یک فرد میهوت و یک روشنفکر متحیر معتقد به خط سوم قلمداد می‌کردند.

این تناقض ظاهری، هنگامی برطرف می‌شود که بدانیم از نظر شریعتی سه مارکس، و بنابراین سه تعبیر مارکسیستی جداگانه وجود دارد.^۲

۱- مارکس جوان، قبل از همه، یک فیلسوف منکر وجود خدا بود که از ماتریالیسم دیالکتیک حمایت کرده و منکر لاهوت، روح و مبدأ معاد می‌شد. به گفته‌ی شریعتی این جنبه‌ی مارکس از سوی سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های اروپایی بیش از حد بزرگ شد، زیرا آن‌ها برای مبارزه با کلیساهای ارتجاعی خودشان، خودبه‌خود تمامی اشکال مذهب را تقبیح می‌کردند.

۲- مارکس دوم، مارکس کامل و رشدیافته بود که به‌عنوان یک دانشمند اجتماعی فاش می‌ساخت که چه‌گونه فرمانروایان به استثمار زیردستان و محکومان خود می‌پردازند. چه‌گونه قوانین «جبر تاریخی» - و نه «جبر اقتصادی» - عمل می‌کنند و به چه طریق روبنای هر کشور و بویژه ایدئولوژی و نهادهای سیاسی غالب آن، بر زیربنای اقتصادی آن اثر متقابل دارد.

۳- مارکس سوم، مارکس مسن‌تر و اساساً سیاستمداری بود که یک حزب انقلابی خلق کرد و غالباً پیش‌بینی‌هایی می‌کرد که از نظر سیاسی مقتضی بود، اما مسلماً با متدولوژی اجتماعی او مطابقت نمی‌کرد. به گفته‌ی شریعتی، این نوع مارکسیسم «مبتدل» در نهایت باعث بدنامی و بی‌اعتباری مارکسیسم «علمی» می‌گردید. از نظر او، انگلس موضوعات عمده و اصلی را تحریف می‌کرد. احزاب طبقه‌ی کارگر، همراه رشدشان، «نهاده‌ی» و «بوروکراتیک» می‌شوند. و استالین جنبه‌های خاصی از مارکس جوان و پیر را به زبان مارکس کامل و رشدیافته



برگزید تا مارکسیسم را به سطح عقیده‌ی جزمی درآورد که هیچ چیز را به جز ماتریالیسم تنگ‌نظرانه‌ی اقتصادی قبول نداشت.

شریعتی از این سه نوع مارکسیسم، نوع اول و سوم را به صراحت رد می‌کرد. اما بسیاری از نظریات مارکس دوم را می‌پذیرفت. او تأکید می‌کرد که انسان بدون داشتن مقداری اطلاع از مارکسیسم، نمی‌تواند تاریخ و جامعه را درک کند. او با این نظر موافق بود که جامعه به یک پایگاه اجتماعی - اقتصادی و یک روبنای سیاسی - ایدئولوژیک تقسیم می‌شود. او حتا موافق بود که اغلب مذاهب را باید در مقوله‌ی دوم قرار داد، چون فرمانروایان با دادن وعده‌های پاداش آن جهانی، به تخدیر ذهن توده‌ها می‌پرداختند. او این نظر را قبول داشت که تاریخ بشری، تاریخ مبارزه‌ی طبقات بوده است. به گفته‌ی خود او، از دوران قابیل و هابیل، بشر در دواردوگاه متضاد قرار گرفته است: در یک طرف مستضعفین و مردم و در طرف دیگر مستکبرین یا فرمانروایان قرار گرفته‌اند. او هم‌چنین این نظریه را رد می‌کرد که مارکس انسان را یک حیوان بدگمان، خودپرست و بی‌علاقه به آرمان‌ها قلمداد می‌کرده است. شریعتی حتا مارکس را می‌ستود، زیرا کم‌تر از اغلب «ایده‌آلیست‌های خودپسند و مؤمنان به اصطلاح مذهبی»، «ماتریالیست» بود.

اما شریعتی مارکسیسم «تهادینه‌شده»ی احزاب رسمی کمونیستی را رد می‌کرد. او مدعی بود که احزاب مذکور شوق انقلابی خود را از دست داده و در برابر قانون آهنین بوروکراسی، سر تسلیم فرود آورده‌اند. او این احزاب را مورد انتقاد قرار می‌داد، چون حاضر به پذیرش این واقعیت نبودند که مبارزه‌ی عصر حاضر، نه مبارزه میان سرمایه‌داران و کارگران، بلکه مبارزه میان امپریالیست‌ها و جهان سوم است. او هم‌چنین احزاب کمونیست و سوسیالیست اروپا را متهم می‌کرد که به جنبش‌های آزادی‌بخش ملی نظیر الجزایر، تونس و ویتنام، کمک نمی‌کنند.

شریعتی در نقد جنبش کمونیستی، مسایلی علیه حزب توده، سازمان مارکسیستی عمده‌ی ایران، مطرح می‌سازد. او می‌گفت که حزب توده بدون توجه به این مسأله که ایران، برخلاف اروپا، رنسانس، اصلاح، انقلاب صنعتی و گذار به سرمایه‌داری را طی نکرده، بلکه با «شیوه‌ی تولید آسیایی» بیش‌تر انطباق داشته، در صدد بود مارکسیسم را به‌طور اتوماتیک در جامعه‌ی ایران پیاده کند. او هم‌چنین مدعی بود که حزب توده نتوانسته مارکسیسم واقعی را به عموم تعلیم دهد و حتا آثار کلاسیکی نظیر کتاب **سرمایه** را به فارسی ترجمه نکرده است. بلکه در عوض، با انتشار و نشر آثار جنجال‌برانگیزی نظیر **مفهوم ماتریالیستی انسانیت، ماتریالیسم تاریخی و عناصر ماده**، با احساسات مذهبی کشور به خصومت برخاسته است.

به هر حال، مخالفت شریعتی با حزب توده و مارکسیسم، به تماس‌های مستقیم قبلی او با **فرانتس فانون** مربوط می‌شود. از نظر مارکسیست‌های کلاسیک، ناسیونالیسم، ابزار طبقه‌ی حاکم برای دور کردن توده‌ها از سوسیالیسم و انترناسیونالیسم به حساب می‌آید. از نظر شریعتی، خلق‌های جهان سوم نمی‌توانند امپریالیسم را شکست بدهند، بر از خودبیگانگی اجتماعی فائق آیند و بدون ازدست‌دادن مناعت طبع خود، به اخذ تکنولوژی غرب بپردازند؛ مگر این‌که در وهله‌ی اول میراث ملی و فرهنگ مردمی خود را باز یابند. او در یک سلسله سخنرانی تحت عنوان «بازگشت»، به طرح این مسأله پرداخت که روشنفکران ایرانی باید ریشه‌های ملی خود را باز یابند و این ریشه‌ها

در اسطوره‌ی نژاد آریایی نهفته نیست، زیرا این اسطوره‌شناسی، توده‌ها را بی‌حرکت نگاه می‌دارد، بلکه در تشیع یافت می‌شود که در بیش‌تر بخش‌های فرهنگ مردمی سیطره دارد.^۳

مسأله‌ی مهم این است که شریعتی در عقایدش از بحث‌های شدید روحانیون علیه چپ مبنی بر این که مارکسیست‌ها ملحد و کافر هستند و کافران ضد اخلاق، فاسد، گناهکار و شریر می‌باشند، استفاده نکرد. او برعکس، در بحث از مارکسیسم می‌گفت: مسلمان واقعی بودن، به داشتن اعتقاد فردی به خدا، روح و زندگی اخروی بستگی ندارد، بلکه بیش‌تر به در پیش گرفتن «عمل صحیح در راه ایمان» متکی است. شریعتی می‌گوید: «کفر را در قرآن نگاه کنید، همواره تعریف کفر و دین تعریف به عمل است، نه تعریف به ذهنیت. «ارأیت الذی یکذب بالدين»، دیدی آدمی را که اصلاً تکذیب دین می‌کند، یعنی مذهب را نفی می‌کند. خوب چه کسی است که مذهب را نفی می‌کند؟ آن کسی که متافیزیک را نفی می‌کند؟ خدا را نفی می‌کند؟ روح را نفی می‌کند؟ قیامت را نفی می‌کند؟ این‌ها را تکذیب می‌کند؟ عقیده به این‌ها ندارد؟ خیر! تمام تعریف در این سوره، تعریف به عمل است.»^۴

پی‌نوشت‌ها

- ۱-۲- برای یافتن نظریات شریعتی در مورد مارکسیسم، نگاه کنید به: علی شریعتی، **جبر تاریخ**، (ب. ن، ۱۳۵۲)، صص ۷۵-۷۰؛ **بازگشت** (ب. م، ۱۳۵۶)، صص ۷۰-۱۶۱.
- ۳- علی شریعتی، **بازگشت**، ص ۴۹.
- ۴- علی شریعتی، **اسلام‌شناسی (۲)**، مجموعه آثار ۱۷، قلم، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۵۵.

